

## نقش بازدارنده «مرگ» و «مرگ اندیشی» از دیدگاه اسلام و مسیحیت؛ با تأکید بر قرآن و عهدین

محسن گلپایگانی<sup>۱</sup>

سعید جازاری معمولی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۳

### چکیده

مرگ در ادیان و مکاتب مختلف جایگاهی کلیدی داشته و بدان توجه خاصی شده است. مرگ اندیشی نیز با اهداف ویژه‌ای در آیین‌های مختلف، به خصوص در ادیان ابراهیمی برجسته شده است؛ اما در این آیین‌ها، ماهیت مرگ و نقش مرگ اندیشی در حیات آدمی، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؛ بنابراین سؤال اصلی این پژوهش این است که از دیدگاه اسلام و مسیحیت و بر اساس قرآن و عهدین، ماهیت مرگ و نقش مرگ اندیشی در حیات انسان، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی باهم دارند؟ بر این اساس، با استفاده از روش کیفی توصیفی و با رویکرد تحلیل محتوای کیفی به سراغ قرآن و عهدین رفتیم و با جمع‌آوری، کدگذاری و تحلیل داده‌ها به این نتیجه رسیدیم که مرگ در عهد قدیم به معنای مرگ جسمانی است. در قرآن نیز مانند عهد قدیم، مرگ به همان معنای مرگ جسمانی است و تقدیر عمومی و حتمی خداوندی است. مرگ در قرآن اثر گناه نخستین نیست و نسل بشر در اثر گناه نخستین آلوده نشده‌اند. نقش مرگ اندیشی نیز در قرآن و عهد قدیم تا حدی شبیه به هم است و بازدارندگی از خطا و گناهان از کارکردهای مهم آن در این دو منبع است. اما در عهد جدید این نگاه به مرگ به کلی دگرگون شده است. پولس که عمده الهیات عهد جدید در اندیشه‌های او آبخور دارد، در کنار مرگ جسمانی، مرگ روحانی را به تصویر می‌کشد که پیامد گناه نخستین است. پولس بیان می‌دارد که همه محکوم به مرگ هستیم مگر کسانی که به مسیح ایمان بیاورند. بر این مبنای نقش مرگ اندیشی نیز در این الهیات متفاوت است و کارکرد بازدارندگی کمتر برای آن متصور است.

**واژگان کلیدی:** مرگ، مرگ اندیشی، قرآن، عهدین، بازدارندگی.

<sup>۱</sup>. دکترای مطالعات تطبیقی ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول) mog1626@gmail.com

<sup>۲</sup>. استادیار گروه حقوق زن در اسلام، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران jazari\_saeed@yahoo.com

## مقدمه

برای بررسی نقش بازدارنده مرگ در حیات آدمی از نگاه قرآن و عهدین باید به سؤالات کلیدی پیرامون مسئله مرگ توجه شود. مواردی مانند این سؤال که چه الفاظی در قرآن درباره مرگ به کار رفته است؟ آیا مرگ تقدیر الهی است یا اثر گناه نخستین؟ و یا اینکه منظور از مرگی که در کتاب مقدس بکار رفته چه نوع مرگی است، مرگ روحانی یا جسمانی؟ و یا این سؤال که آیا تفاوتی میان معنای مرگ در قرآن، عهد قدیم و عهد جدید وجود دارد یا خیر؟ یا اینکه پس از مرگ چه اتفاقی برای انسان رخ می‌دهد؟ یا مرگ‌اندیشی و سبب بیان مسئله مرگ در قرآن و عهدین چیست و چه نقش و کارکردی بر آن مترتب است؟ سؤالاتی از این دست می‌تواند راهگشای پژوهش پیش رو باشد. در ادامه، ابتدا به مفهوم و ماهیت مرگ در اندیشه اسلام و مسیحیت با توجه به قرآن و عهدین به‌عنوان مقدمه بحث خواهیم پرداخت، به این سبب که بدون شناخت جایگاه مرگ و ماهیت آن از دیدگاه این دو دین، بررسی نقش بازدارنده آن میسر نخواهد بود و به نظر نویسندگان، بیان تفصیلی در این باب ضروری می‌نماید. سپس به معناسازی بازدارندگی ورود کرده و آن را مبنای فحص و بحث در قرآن و عهدین برای دستیابی به کارکردهای مرگ و مرگ‌اندیشی به‌خصوص، کارکرد بازدارندگی آن، در این دو متن مقدس اسلام و مسیحیت قرار خواهیم داد.

## مفهوم مرگ در اسلام

موت یا همان که در فارسی بانام مرگ شناخته می‌شود، به مردن، فوت، قطع حیات و از بین رفتن زندگی (معین، ۱۳۶۴، ۳، ۴۰۴۴) تعریف شده است. در کتب لغوی عرب، آن را به «ضد حیات» معنا کرده‌اند. (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۲، ۹۱؛ فراهیدی، ۱۴۱۴، ۳، ۱۷۳۵) برخی مرگ را به معنای «سکون» گرفته‌اند. (طریحی، ۱۳۷۵، ۱، ۱۱۵) بعضی درباره معنای موت می‌گویند: «مرگ نفی حیات است و حیات در هر چیز به مقتضای خصوصیات وجودی‌اش است.» (مصطفوی، ۱۳۹۳، ۱۱، ۲۱۲) بنابراین واژه موت به معنای فقدان حیات و آثار آن است؛ بنابراین، همان‌گونه که حیات دارای مراتب و یا مصادیق گوناگون است، موت نیز مصادیق مختلف دارد:

۱- مرگ نباتی: از کار افتادن قوه نباتیه و آثار آن چون رشد و نمو.

۲- مرگ حیوانی: از کار افتادن قوای حیوانی و آثار آن، چون اراده و ادراک حسی، وهمی و خیالی.

۳- مرگ انسانی: عدم ترتب آثار قوه عقلانی.<sup>۳</sup> (راغب اصفهانی، بی تا، ۲، ۶۱۶)

در اندیشه قرآنی مرگ از زندگی جدا نیست. شناخت مرگ ملازم شناخت حقیقت زندگی است. عصاره زندگی از دو عنصر آمدن (به دنیا) و رفتن (از دنیا) تشکیل شده است. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۰، ۱۶۷) راغب در مفردات مرگ در قرآن را پنج نوع می شمارد:

۱. مرگی که در آن نیروی رشددهندگی که در گیاهان، حیوانات و انسان موجود است از بین می رود؛ (روم،

۱۹؛ ق، ۱۱)

۲. مرگ به معنای از بین رفتن حواس؛ (مریم، ۲۳)

۳. مرگ نیروی عاقله انسان یا همان جهالت؛ (انعام، ۱۲۲)

۴. اندوه و حزنی مرگ آفرین که زندگی را تیره و تار می نماید؛ (ابراهیم، ۱۷)

۵. خواب که برادر مرگ است؛ (زمر، ۴۲؛ راغب اصفهانی، بی تا، ۲، ۶۱۶)

همچنین معنای مرگ در قرآن کریم در قالب الفاظی مختلف ذکر شده است:

۱- «م و ت» بیشترین کاربرد معنای مرگ در قرآن کریم را به خود اختصاص داده، ماده موت ۱۶۵ بار در قرآن به کار رفته است.

۲- «ق ت ل» (مانند: عبس، ۱۷)؛ این ماده در قرآن کریم به معنای مرگ حدوداً ۱۵۰ بار به کار رفته است.

۳- «ه ل ک» این ماده در قرآن کریم ۶۸ بار به کار رفته است و در بیشتر موارد به معنای مرگ است (غافر، ۳۴)؛ (قرشی، ۱۳۷۷، ۵، ۱۶۹)

۴- «ص ع ق» این لفظ معانی متعددی دارد که یکی از معانی آن مرگ است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۰، ۱۶۷)

۵- «و ف ی» این ماده در ۱۴ آیه برای مردن به کار رفته است، قرآن کریم در مورد ماهیت مرگ تعبیر خاص «توفی» را بکار برده و از مرگ به عنوان «توفی» یاد کرده است: (به عنوان مثال: زمر، ۴۲؛ سده، ۱۱ و...) «توفی» در لغت از ماده «و ف ی» گرفته شده و به معنای دریافت کامل و بدون کم و کسر است؛ و به کار رفتن آن درباره مرگ می تواند به این دلیل باشد که مرگ نیستی و نابودی و فنا نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۰، ۱۶۷) از مجموع آیات قرآن در رابطه با مسئله مرگ به دست می آید که «موت» ناظر به بدن و «توفی»

۳. انواع الموت بحسب انواع الحیاه: فالاول ما هو بازاء القوه النامیه الموجوده فی الانسان و الحیوان و النبات؛ الثانی زوال القوه الحاسه؛ الثالث زوال القوه و هی الجهاله.

مربوط به روح و نفس آدمی است، یعنی، به هنگام مرگ دستگاه بدن از حرکت بازایستاده و فعالیت قوای بدنی متوقف می گردند (موت) و روح و نفس انسان توسط فرشتگان خاص، به طور کامل گرفته شده و به حیات خود در نشئه دیگر ادامه می دهد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۴، ۲۸۷-۲۸۸). بنا بر این معنا مطالب زیر قابل استنباط است:

الف) مرگ نیستی و نابودی و فنا نیست، انتقال از عالمی به عالم دیگر و از نشئه ای به نشئه دیگر است و حیات انسان به گونه ای دیگر ادامه می یابد.

ب) آنچه شخصیت واقعی انسان را تشکیل می دهد و «من» واقعی او محسوب می شود، بدن مادی او نیست، و «من» واقعی او روح انسان است.

ج) روح انسان از نظر مقام و مرتبه وجودی در افقی مافوق افق ماده قرار دارد یعنی روح، از جنس عالمی دیگر است که همان عالم ماورای طبیعت است. (قرشی، ۱۳۷۷، ۵، ۱۶۹)

ماهیت مرگ و جایگاه آن در قرآن

در قرآن آیات فراوانی درباره ماهیت مرگ و جایگاه آن در زندگی بشر وجود دارد، این آیات از جنبه های گوناگون به ماهیت مرگ پرداخته و هر کدام از آنها نشانه و مفهومی از مفاهیم مرگ و جایگاه آن را در قرآن نشان می دهند.

۱- مرگ امری وجودی است: در زبان قرآن، مرگ ماهیتاً یک امر وجودی است، نه عدمی. (مکارم شیرازی، پیشین، ۲۲، ۲۶۲) خداوند در بیان این امر وجودی می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» (ملک، ۲) خداوند، مرگ را همانند زندگی، یکی از آفریده های خویش بیان می دارد. معلوم است که آنچه آفریده می شود امر وجودی است نه امر عدمی.

۲- مرگ تقدیری الهی است: قرآن کریم مرگ را تقدیر الهی دانسته است: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ» (واقع، ۶۰)

۳- مرگ حتمی و همگانی است: قرآن مرگ را امری قطعی و اتفاقی حتمی می داند که نه تنها برای انسان، بلکه برای هر مخلوقی رخ خواهد داد. (نساء، ۷۸؛ انبیا، ۳۴)

۴- همه موجودات مرگ دارند و تنها خداوند باقی و همیشگی است: در قرآن می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، ۸۷) آیه اشاره به فناى همه موجودات جز ذات پاک او می کند، تنها ذاتی که تغییر و فنا در آن راه ندارد و استقلال محض است ذات مقدس او است. (مکارم شیرازی، پیشین، ۱۶، ۱۹۱).

۵- مرگ نشانی از قدرت خداست: همان گونه که ایجاد و تولد انسان به دست قدرت الهی است، قرآن مرگ را نیز فعل خدا می نامد. «ثم أماته فأقبره ثم اذا شاء انشره» (عبس، ۲۱-۲۲)

۶- لحظه مرگ دارای سختی ها و سكرات است؛ از آیات قرآن استفاده می شود که مرگ و جان دادن با سختی های فراوانی همراه است که در قرآن از آن به عنوان «سكره» و «غمرة» یاد شده است. (ق، ۱۹؛ انعام، ۹۳)

سختی های مرگ می تواند از دو جهت باشد: ۱. دل کندن از دل بستگی ها و ۲. مشاهده اعمال گذشته و جایگاه بد خود در آخرت (برای نمونه ر.ک: آل عمران، ۳۰؛ فجر، ۲۷-۳۰)

۷- برخورد انسان ها با مرگ؛ با توجه به آیات قرآن برخورد انسان ها با مرگ دو گونه است که این دو گونه از برخورد، به دلیل نوع نگاه آنان به زندگی دنیایی و عملکرد آنان بستگی دارد: ۱- برخی از انسان ها همواره از یاد مرگ غافل اند و می کوشند که خود را از آن رها سازند. (جمعه، ۷)؛ ۲- دسته ای دیگر پیوسته به یاد مرگ بوده مشتاق دیدار آن اند، زیرا مرگ را زمان دیدار محبوب و رهایی از دنیا می دانند. (جمعه، ۶) (دیوانی، ۱۳۷۶، ۱۴۲-۱۴۴) همچنین بر اساس قرآن، علل ترس از مرگ را می توان به دو نوع طبیعی و غیرطبیعی تقسیم کرد. عامل طبیعی ترس از مرگ، به وابستگی و دل بستگی انسان برمی گردد، جدایی از این دل بستگی ها در هر انسانی موجب نگرانی و رنج خواهد بود. (سبحانی، ۱۳۶۹، ۹، ۲۱۵) غالب عوامل ترس و نگرانی غیرطبیعی از مرگ عبارت اند از: الف: ناآگاهی از حقیقت مرگ؛ ب: دل بستگی شدید به دنیا (نساء، ۷۷)؛ ج: ترس از حسابرسی اعمال. (جمعه، ۷) قرآن ترس از مرگ را نشانه کمبود ایمان و یا سیاه بودن پرونده اعمال می داند و آن را امری مذموم می شمارد. (سعیدی مهر، ۱۳۸۳، ۲، ۲۳۴-۲۳۶)

از مطالبی که در بررسی آیات قرآن درباره کلیدواژه مرگ به دست آمد، کلید واژگان و نکات مهم دیگری نیز استنباط می گردد. کلیدواژگانی مانند قبر، برزخ، آخرت، بهشت و جهنم و... که همگی بر این مطلب دلالت دارند که مرگ پایان زندگی انسان نیست، بلکه پس از ورود به قبر، دنیای جدیدی به روی انسان باز شده و زندگی تازه ای آغاز می گردد.

معنا و ماهیت مرگ در مسیحیت

برای بررسی این مسئله که مرگ چگونه وارد کتاب مقدس شد و منظور از آن چیست به کتاب پیدایش مراجعه می کنیم. البته پیش از ورود به این مسئله باید توجه داشت که نویسندگان کتاب مقدس طی سالها که به تألیف این کتاب مشغول بوده اند، با سؤالات و مشکلاتی که امروزه الهی دانان با آن دست به گریبان اند، مواجه نبوده اند.

درحقیقت در یک نگاه کلی مرگ در کتاب مقدس و به‌ویژه در متن مقدس عبری به معنای اتمام زندگی طبیعی زمینی انسان‌هاست، گرچه مرگ هرگز جزئی از نقشه اولیه خدا در هنگام خلقت انسان‌ها نبوده (سفر پیدایش، ۶) و با اتفاقاتی که بعدها رخ داده مرگ نیز وارد زندگی انسان‌ها شده است. از نظر کتاب مقدس با ورود گناه، مرگ نیز وارد زندگی انسان شد. در متن مقدس عبری رویکردهای متفاوتی به مسئله مرگ وجود دارد؛ (Browning, 2009, entry: Death). گاهی مرگ صرفاً به معنای نبود شخص متوفی انگاشته شده (دوم سموئیل، ۱۴: ۱۴) و گاهی هم مرگ ملازم با حضوری ضعیف و بی‌رمق در هاویه پنداشته شده است، بدون هرگونه ارتباطی با خدا. (اشعیا، ۱۴: ۱۰) در موارد دیگری نیز این باور وجود داشته که روح متوفی می‌تواند با درخواست ما از هاویه نزول کند؛ چنانکه در ماجرای سموئیل، شائول و زن جادوگر این اتفاق رخ داد. (اول سموئیل، ۲۸) در بخش‌های پایانی متن مقدس عبری نیز این باور ظهور کرد که پس از مرگ و در رستاخیز مردگان همگی برمی‌خیزند. (دانیال، ۱۲: ۲)

در هر صورت این مسئله روشن است که باور یکپارچه‌ای راجع به مرگ و لوازمش در متن مقدس عبری دیده نمی‌شود، گرچه با رجوع به عهد جدید و به‌ویژه نوشته‌های پولس رسول مسائل بسیاری درباره مرگ روشنتر خواهد بود؛ اما باید دید متن مقدس عبری ماجرای مرگ را چگونه روایت کرده است. این ماجرا از سفر پیدایش و داستان آفرینش آغاز می‌شود: «و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...» (پیدایش، ۱: ۲۶؛ پیدایش، ۲: ۷) پس از خلقت، آدم و حوا در باغی نیکو مستقر شدند و قرار شد تا در آنجا زندگی کنند؛ در میان این همه خوشی تنها یک منع وجود داشت و آن اینکه انسان نمی‌بایست از درخت معرفت نیک و بد تناول نماید. درحقیقت نخستین اشاره به مرگ در کتاب مقدس در همین زمان و توسط خود خداست. در اینجا خدا به انسان هشدار می‌دهد که اگر از درخت معرفت نیک و بد بخورد، هرآینه خواهد مرد. (پیدایش، ۲: ۱۵-۱۷) شیطان در همین زمان به صورت ماری بر حوا وارد شده و او را فریفت تا نخستین بار پس از آفرینش، وجود اراده انسان را به نمایش بگذارد. (پیدایش، ۳: ۲-۸) پس از تناول میوه ممنوعه، خداوند به وعده خویش جامه عمل پوشانید و آدم و حوا را عتاب نمود و مرگ را بر ایشان عرضه نمود؛ اما از آنجا که هنوز زمان مرگ جسمانی آدم فرانسیده بود، خدا مرگ دیگری را بر او عرضه داشت و آن اینکه زندگی ابدی را از او گرفته بود. درحقیقت در کتاب مقدس سه شکل و سه تعریف از مرگ وجود دارد (مرگ جسمانی، مرگ روحانی و مرگ ابدی یا دوم) که در ادامه به اختصار به آن‌ها خواهیم پرداخت.

راجع به اینکه هر انسانی از یک سه گانه تشکیل شده است، پولس به صراحت در رسائل خود سخن گفته است: «... و روح و نفس و بدن شما تماماً بی عیب محفوظ باشد.» (اول تسالونیکیان، ۵: ۲۳) این بدن فانی جسمانی را کتاب مقدس در موارد بسیاری خیمه نامیده است. (دوم فرنتیان، ۵: ۱) این خیمه زمینی در حقیقت حکم لباسی را دارد که ما به تن کرده ایم و به مرور زمان پیرتر و کهنه تر و ضعیف تر می شود و آنچه مطمع نظر شیطان است و ما را به گناه می کشاند همین بدن است. (Freeman, 2011, 27) (ر.ک فرنتیان، ۵: ۴) این بدن در عذاب و رنج و مرگ باقی می ماند تا زمانی که مسیح انسان را نجات بخشد. (رومیان، ۸: ۲۳)

مرگ جسمانی که از نظر کتاب مقدس جدایی و مفارقت روح و نفس از جسم است، در کتاب مقدس با عنوان «خواب» نیز مورد اشاره قرار گرفته است: (Browning, ibid) «... فرمود دوست ما ایلعازر در خواب است؛ اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از حرامی خواب می گوید.» (یوحنا، ۱۱: ۱۱-۱۴)

در نامه نخست تسالونیکیان پولس به صراحت میان نفس و روح تفاوت قائل می شود. البته درک تفاوت بین این دو به ویژه برای فهم هر چه بیشتر معنای مرگ کار سختی است، تفاوتی که پولس بدان اهمیت داده (عبرانیان، ۴: ۱۲) و به اختصار آن را ترسیم نموده است. البته با توجه به مجموعه کتاب مقدس، نفس<sup>۴</sup> معانی زیادی دارد که برای درک معنای صحیح مرگ جسمانی توجه به معنای صحیح نفس اهمیت بسزایی دارد. برخلاف نفس، فهم معنای روح ساده است. روح نیز کاربری های گسترده ای در کتاب مقدس دارد؛ اما اجمالاً در تمامی ابدان قرار دارد و در حقیقت شخصیت اصلی انسان را تشکیل می دهد و به انسان اجازه می دهد تا با عالم ماورا و خدا ارتباط برقرار نماید. (Freeman, ibid, 42) به روح در موارد زیادی در کتاب مقدس اشاره شده است از جمله آنجا که ایوب می گوید: «لیکن در انسان روحی هست...» (ایوب، ۳۲: ۸؛ قس. زکریا، ۱۲: ۱ و جامعه، ۱۲: ۷ و...) در هر صورت فهم معنای صحیح نفس و روح به فهم صحیح مرگ در کتاب مقدس کمک شایانی می کند. اما منظور از سه گونه مرگی که بر انسان عارض می شود از این قرار است:

**مرگ روحانی:** مرگ روحانی در حقیقت در باغ عدن و با نخستین گناهی که آدم و حوا مرتکب شدند روی داد. این مرگ شامل حال تمامی انسان ها از نسل آدم گشت و تا به امروز ادامه دارد. پولس رسول به این مرگ که با گناه نخستین متولد شد چنین اشاره نموده است: «و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید...» (افسیان، ۲: ۱)

---

۴. Soul

**مرگ جسمانی:** درست در همان روزی که آدم مرتکب خطا شد بدنش نیز پا در مسیر پیر شدن نهاد. پس از این جسم آدم چند صباحی زیست و در نهایت مرد. (پیدایش، ۵: ۵) پس از آن تاریخ بود که تمامی انسان‌ها از نسل آدم پس از ولادت رو به پیری رفته و در نهایت می‌میرند و باز به خاک بازمی‌گردند. (پیدایش، ۳: ۱۹) در سرتاسر کتاب مقدس اشاره‌هایی به مرگ جسمانی دیده می‌شود. (برای نمونه رک: جامعه، ۳: ۱-۲، ایوب، ۱۴: ۵ و ...)

**مرگ ابدی (مرگ دوم):** این شکل از مرگ جدایی از عشق، محبت و حضور همیشگی خداست، چنانکه یوحنا در مکاشفه بدان اشاره نموده است: «لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و...، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود؛ این است مرگ دوم.» (مکاشفه، ۲۱: ۸) اینکه این شکل از مرگ به یک نوع جدایی تعبیر می‌شود به سبب این است که با ارتکاب گناه بود که این مرگ زاییده شد و میان انسان گناه کار و خدای حی، فاصله و جدایی انداخت؛ (Freeman, ibid, 12) چنانکه پولس می‌گوید: «چنانکه مزد گناه موت است.» (رومان، ۶: ۲۳) از نظر پولس مرگ فرایندی است که از مرگ فیزیکی آغاز شده و به مرگ همه چیز منتهی می‌شود. کتاب مقدس در این باره چنین می‌گوید: «چنانکه در آدم همه می‌میرند» (اول قرنثیان، ۱۵: ۲۲)

روح پس از مرگ جسم

درباره وضعیت روح پس از مرگ جسم آراء متفاوتی از سوی اندیشمندان ابراز شده است. برخی از ایشان بر این باورند که روح پس از مرگ در حالتی از ایستایی و توقف قرار می‌گیرد و در ناآگاهی بسر می‌برد. طرفداران این نظریه معمولاً به فقراتی از متن مقدس عبری استناد می‌جویند. (برای نمونه رک: ایوب، ۱۴: ۱۰-۱۴، مزامیر، ۸۸: ۱۰-۱۱ و...) اسکار کولمن الهی‌دان لوتری، در این باره چنین می‌گوید: «اگر امروزه از هر مسیحی عادی اعم از اینکه کاتولیک باشد یا پروتستان... سؤال شود که سرانجام انسان‌ها پس از مرگ چیست، بدون شک در غالب موارد، یک پاسخ یکسان دریافت خواهد شد: ابدیت روح. این یکی از بزرگ‌ترین کج‌اندیشی‌های مسیحی است که وجود دارد.» (Ratzinger, 2007, 104). زیرا خود کتاب مقدس به صراحت اعلان می‌کند که روح بلافاصله پس از مرگ منتقل نشده و بدن نیز به سرعت تغییر نمی‌کند. از نظر کولمن، درحقیقت این خود عهد جدید است که این تعلیم را به ما آموزش می‌دهد؛ زمانی که پولس و یوحنا مرگ را آخرین دشمن معرفی می‌کنند که نابود می‌شود. در واقع پس از نابودی مرگ است که ابدیت برای روح حاصل شده و جسم تغییر می‌یابد؛ چنانکه در اول قرنثیان می‌بینیم که: «دشمن آخر که نابود می‌شود موت است.» (اول قرنثیان، ۱۵: ۲۶) یا این فقره که: «و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی.» (مکاشفه، ۲۰: ۱۴)



شاهدان یهوه نیز خلود نفس و جاودانگی روح را نمی‌پذیرند و بر این باورند که روح انسان با انسان فانی می‌شود. ایشان برای این ادعای خویش به فقره‌ای از کتاب مقدس استشهاد می‌جویند که مار به حوا می‌گوید شما نمی‌میرید. (پیدایش، ۳: ۴) ایشان معتقدند که این فکر که انسان به شکلی زنده می‌ماند را به شیطان منسوب می‌دانند. علاوه بر این، هرگونه حس و شعور را از انسان نفی می‌کنند و معتقدند پس از مرگ تا روز رستاخیز فاقد هرگونه ادراکی است. (بابا شنوده، ۱۹۵۸، ۸-۹)

در طرف مقابل، بسیاری از مسیحیان بر این باورند که بر پایه متونی که در عهد جدید و به‌ویژه در کلام پولس وجود دارد، وضعیت روح پس از مرگ کاملاً روشن است. (Baxter, 1997, 113) چنانکه خود پولس در تسالونیکیان می‌گوید: «اما ای برادران نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید...» (اول تسالونیکیان، ۴: ۱۳ و دوم قرنتیان، ۵: ۱ و...) از این منظر، روح انسان با مرگ ابدیت می‌یابد. درحقیقت این گروه عمده از مسیحیان بر این باورند که گروه نخست که پس از مرگ برای روح ابدیت قائل نشده و وضعیت آن را مبهم توصیف نموده‌اند از یک مسئله مهم غفلت ورزیده‌اند. این مسئله مهم جدایی میان روح و جسم است. چشم‌پوشی از این مسئله کلیدی سبب چنین اشتباه فاحشی شده و موجب تفسیر غلط ایشان از متون عهد جدید گردیده است. البته باید به این نکته هم توجه داشت که این تمایز خود محل مناقشه است؛ یعنی اینکه عهد جدید میان روح و جسم تفاوت قائل شده باشد و به هریک جدا از یکدیگر اشاره نموده باشد خود محل تأمل است. نخستین بار رودلف بولتمان به این مسئله توجه داد. بولتمان در کتاب «الهیات عهد جدید» خویش مدعی شد که پولس در نوشته‌هایش از عبارت soma که به معنای body است برای شخصیت بخشیدن و اشاره به تمام آنچه انسان از آن تشکیل شده، یعنی روح و جسم استفاده کرده است. (Murphy, 2006, 10)

در هر صورت ماجرای ورود مرگ به عرصه گیتی و میرا شدن تمام انسان‌ها به واسطه گناه آدم و سپس نجات یافتن انسان‌ها توسط مسیح را پولس به بهترین شکلی در کتاب مقدس شرح داده و این دونقطه عطف کتاب مقدسی را باهم تطبیق داده است. (Panton Ham, 1851, 46). حتی آموزه «دومین آزمایش» که در کلیسای مسیحی طرفداران پرشماری دارد نیز همین مسئله را تأیید می‌کند. در این آموزه چنین آمده که کسانی که به مسیح ایمان نیاورده‌اند، پس از مرگ جسمانی یک‌بار دیگر به ایشان فرصت داده می‌شود که به مسیح ایمان آورده و نجات یابند. این باور به روشنی وضعیت روح و آگاهی او پس از مرگ را نشان می‌دهد. (Berkhof, 2007, 140) یکی دیگر از مواردی که در عهد جدید در توصیف زندگان و مردگان آمده است بیان یوحنا انجیل‌نگار است که مرگ و زندگی را به

ایمان داشتن گره زده است. یوحنا بی‌ایمانان و گنه‌کاران را مرده نامیده است. در طرف مقابل، افرادی که ایمان می‌آورند از مرگ به حیات منتقل می‌شوند. (Bulfinch Emmons, 1854, 46)

مرگ دوم

مرگ دوم به‌عنوان یک مفهوم عام و کلی در یهودیت و مسیحیت جایگاه ویژه‌ای دارد. وجود این مفهوم در یهودیت را نخستین بار هری سیسلینگ در کتابش با عنوان رستاخیز مردگان به شکل گسترده بررسی کرد. سیسلینگ در این کتاب بیان کرده که چگونه ترگوم‌های یهودی مختلف با الهام از متن مقدس عبری از مرگ دوم به معنای بازگشت مجدد ابدان و ارواح سخن رانده‌اند. (Bulfinch Emmons, 1854, 47) اما عهد جدید به گونه‌ای متفاوت از مرگ دوم سخن رانده است. در حقیقت مرگ ثانی یادآور مرگ نخست به خاطر گناه است. (Bulfinch Emmons, 1854, 47) علاوه بر این، مرگ دوم در قبال مرگ نخست نیز سنجیده می‌شود، به این عنوان که اگر مرگ نخست آزادی و رهای از قیدوبند احساسات و بدن جسمانی باشد، مرگ دوم نیز رهایی از بردگی و اسارت گناه است. (Jukes, 1869, 87) محققان مرگ دوم را به شکل گسترده مربوط به عالم ارواح می‌دانند. در آن زمان بسیاری از افرادی که به سبب نبودن اسمشان در میان کتاب «گوسفندان مکتوب خدا» و نارضایتی وارد دریاچه آتش خواهند شد و در آنجا برای همیشه عذاب و خشم خدای قادر را خواهند چشید. (Pray, 1838, 6) مرگ دوم برای شریان در نظر گرفته شده است که مرگی ابدی بوده و برای شریانی است که از گناهان خود توبه نکرده و به مسیح به‌عنوان ارباب و منجی خویش ایمان نیاورده و اعتماد نکرده‌اند. (Hilliard, 2010, 135) در این میان تنها یک گروه وجود دارند که از مرگ دوم در امان‌اند، ایشان افرادی هستند که سهمی در رستاخیز نخست دارند. عهد جدید درباره ایشان این‌گونه نوشته است: «خوشحال و مقدس است کسی که از رستاخیز اول قسمتی دارد. بر این‌ها موت ثانی تسلط ندارد، بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.» (مکاشفه، ۲۰: ۶) در خلال این سال‌ها مؤمنان با مسیح بوده و کشیش برای افرادی که بجا مانده‌اند می‌شوند. مؤمنان که اکنون کشیش شده‌اند با بدن‌های آسمانی و ماندگار ایشان را که مطرود مانده‌اند در بدن‌هایی که مریضی و مرگ بر آن عارض می‌شود، پس از یک خلسه، دوباره به حالت طبیعی بازمی‌گردند. تجارت و امور بازرگانی دوباره راه‌اندازی می‌گردد و مردم به کارهای خویش مشغول خواهند شد. بسیاری نمی‌دانند چه رویدادی بر جهان عارض گشته و برخی از مردم که به کلیسایها رفت‌وآمد داشته و با کتاب مقدس آشنایند، کم‌وبیش از این اتفاقات باخبرند. (Cooper, 2011, )

(151-152)

## مرگ در مسیح

«مرگ در مسیح» نیز از دیگر مفاهیمی است که در عهد جدید طرح شده است، گرچه کلیسای مسیحی سال‌ها پس از مرگ مسیح بود که به تدریج آموزه‌های معطوف به نجات و مرگ مسیح را رسمیت بخشید. ( Kelly, 1977, 163) یکی از مواردی که صراحتاً عهد جدید از مرگ در مسیح سخن رانده به رساله نخست پولس به تسالونیکیان بازمی‌گردد: «زیرا خود خداوند با صدا و آواز رئیس فرشتگان و با صور فرشتگان از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول برخوانند خاست.» (اول تسالونیکیان، ۴: ۱۶) در جای دیگری نیز پولس بر این مسئله تأکید می‌کند که هیچ انسانی به واسطه خودش نه می‌میرد و نه زندگی می‌کند. در حقیقت پولس بر این باور است که مؤمنان زندگی و مرگشان در مسیح است. (رومیان، ۱۴: ۷-۸)

از نظر پولس مرگ در مسیح به نوعی همان زنده شدن دوباره است، زیرا مسیح زنده است و با مرگ مؤمنان در مسیح و با تغییر هیئت ایشان دوباره به زندگی بازخوانند گشت، آن‌هم زندگی در مسیح: (Bulfinch Emmons, ibid) «همانا به شما سری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه مبدل خواهیم شد.» (اول قرنتیان، ۱۵: ۵۱-۵۲) «با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم، لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد.» (غلاطیان، ۲: ۲۰) از این بند که استفاده از آن زیربنای یکی از آموزه‌های الهیاتی پولس بوده، به صلیب با مسیح تعبیر می‌شود. در حقیقت صلیب با مسیح نقطه مرکزی و محوری فهم پولس از زندگی مسیحی است. در این تفسیر مؤمنان باید با مسیح و مرگ او هم‌نوايي نمایند. او در قطعه نخست بیان می‌دارد که بیش از این زندگی نخواهد کرد و در عبارت دوم نیز بیان داشته که از این پس مسیح کسی است که پولس در او زندگی خواهد کرد. از نظر پولس قدرت زندگی مسیحی نه به سبب پذیرش حقیقت از سوی ایشان و نه به واسطه سختگیری‌های دینی و حتی نه به خاطر اطمینان و اعتماد مسیحیان به خدا، بلکه به علت تشخیص یافتن و اقامت مسیحیان در مسیح است. (Jervis, 1993, verses 18-21) این تشخیص یافتن و اقامت در مسیح پس از مرگ در مسیح است به واسطه ایمان آوردن به او.

نجات از مرگ در عهد جدید

برای شناختن ارتباط مرگ و زندگی و نیز مرگ و نجات در عهد جدید باید الهیات عهد جدید را با تاریخ عهد قدیم پیوند زد. در عهد قدیم چنانکه پیش‌تر گفته شد، با گناه آدم و حوا برای عبور از مرزهایی که خدا برای ایشان

قرار داده بود؛ مرگ و نگون‌بختی جسمی و روحی وارد زندگی انسان شد. (Griffith, 1952, 13) گناه نتیجه وجود اراده‌ای در انسان بود که نبودش آزادی و شخصیت حقیقی را از انسان می‌گرفت. (یوحنا دمشقی، ۱۹۹۱، ۱۱۶)

از نظر جان کالون، رهبر کلیسای اصلاح‌شده، گناه نخستین موهبت‌های طبیعی و فوق طبیعی انسان را ضایع نموده و تباہ ساخته است. از نظر او موهبت‌های طبیعی، سلامت ذهن، صافی قلب، عقل و اراده هستند که بعد از گناه ناتوان شده‌اند. از این رو، هرچند ما بخشی از درک و تشخیص را همراه اراده حفظ کرده‌ایم ولی آن‌ها سالم و کامل نیستند. عقل کاملاً از بین نرفته، اما به اندازه‌ای ناتوان گردیده است که جز زشتی و تباہی نمی‌شناسد، اراده نیز در بند امیال فاسد و غیرمعقول گرفتار آمده است؛ به شکلی که دیگر نمی‌تواند مشتاق امور خیر و نیک باشد. (دانستن، ۱۳۸۱، ۱۰۵-۱۰۶) توماس آکویناس (۱۲۷۴ - ۱۲۲۴) نیز درباره گناه ذاتی و انتقال آن می‌گوید: گناهی که با آن زاده شده‌ایم بر ما سه اثر بر جای می‌گذارد: «نخست، روح ما را آلوده می‌سازد. ما تمایلی فطری به گریز از خداوند داریم و می‌کوشیم تا خودمان را به شیوه‌های خلاف عقل و قانون الهی ارضا و اقناع کنیم... دوم، ما اسیر شیطان زاده شده‌ایم؛ یعنی علاوه بر آن که خودمان تمایلی فطری به کردار و پندار ناشایست داریم، شیطان هم می‌تواند قویاً در ما نفوذ کند و سرانجام آن که گناه ما درخور کیفر است؛ زیرا گناه، تخطی از فرمان خداوند به [عدالت] است. در واقع، کیفر ابدی، دینی است که ما باید به دلیل گناهانمان، به خداوند بپردازیم. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ۴۶۹) جاکوب آرمینیوس حالت انسان را قبل و بعد از سقوط این‌گونه توصیف کرده است: «انسان در وضع ابتدایی وقتی از دست‌های خالق خویش درآمد، آن‌چنان از دانش، پاکی و قدرت برخوردار بود که طبق حکمی که یافته بود می‌توانست خوبی حقیقت را بداند، تشخیص دهد، ملاحظه کند، اراده کند و انجام دهد. باین‌وجود، بدون یاری فیض خدا، هیچ‌یک از این اعمال را نمی‌توانست به‌جا آورد؛ اما انسان در هر حالت سقوط کرده و منحط، خود نه قادر است بیندیشد و اراده کند و نه آنچه را که واقعاً خوب است انجام دهد، لازم است نخست تولد تازه یافته و در فکر، احساسات و اراده و تمام توانایی‌های خویش به‌وسیله خدا در مسیح، توسط روح القدس احیا شود تا بتواند به‌حق قادر شود آنچه را که واقعاً خوب است درک کند، تشخیص دهد، ملاحظه نماید و اراده کند و انجام دهد.» (هورن، ۱۳۶۱، ۱۷)

زمانی که مسئله نجات در مسیحیت طرح می‌شود، باید از رویکرد یهودی کمی فاصله گرفت. در یهودیت نجات با التزام به شریعت پیوند خورده است، اما در مسیحیت با توجه به دکتترین پیش‌گفته پولس و ارباب کلیسا، نجات مقید به رعایت شریعت نیست. برای پرداختن به چگونگی نجات در مسیحیت پیش از هر چیزی باید به این مسئله پرداخت

که چگونه می‌شود که نسل‌های بعدی که مرتکب گناه نشده‌اند به جرم گناه اجداد خویش مستوجب هلاکت و نابودی شده‌اند و اکنون باید به دنبال نجات به مسیح ایمان بیاورند و در خون او شریک شوند. برخی از اندیشمندان مسیحی در پاسخ به این پرسش، رویکردهایشان را مطرح کرده‌اند؛ مانند نظریه آرمینیوس، نظریه واقع‌گرایانه، نظریه نمایندگی، نظریه شخصیت گروهی و نظریه‌های فراوان دیگر که ما در اینجا تنها به توضیح سه نمونه از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

**نظریه نمایندگی:** از این منظر «آدم نماینده نژاد انسانی است و به همین دلیل گناه او به حساب تمام انسان‌ها گذارده می‌شود.» (تیسین، بی‌تا، ۱۸۱-۱۸۲) هورن در این باره نوشته است: «گناه آدم بنا بر واقعیت همبستگی نژاد انسان و نیز بر طبق اصل نمایندگی، بر تمام مردم انتقال یافته است. آدم نماینده تمام مردم گناه کار است.» (هورن، ۱۳۶۱، ۱۱)

**نظریه آرمینیوس:** از نظر آرمینیوس، انسان بیمار است و بر اثر خطای آدم ذاتاً از عدالت اولیه محروم گشته و بدون کمک خدا نمی‌تواند عادل شود. از آنجا که این عدم توانایی به بدن و فکر ارتباط دارد و نه به اراده، خداوند «به منظور رعایت عدالت در موقعی که انسان درک اخلاقی پیدا می‌کند، قدرت مخصوص روح القدس را به او عطا می‌کند تا تأثیر فساد ارثی را از بین ببرد و اطاعت از خدا را در صورتی که با روح القدس همکاری نماید امکان‌پذیر سازد. این است که همه به وسیله انجام اعمال گناه‌آلود در نتایج گناه آدم شرکت می‌کنند و ذات گناه‌آلود خود را می‌پذیرند.» (تیسین، بی‌تا، ۱۸۰)

**نظریه شخصیت گروهی:** در این نظریه، «رابطه نزدیک فرد با گروهی که به آن تعلق دارد مورد تأکید قرار گرفته است. هر فردی می‌تواند به عنوان نماینده گروه خود عمل نماید. در این مورد نمونه‌هایی در عهد عتیق وجود دارد. یک خانواده به خاطر یک عضو آن از بین می‌رود... واحد اخلاقی عبارت بود از جامعه نه فرد.» (تیسین، بی‌تا، ۱۸۲)

پس از اینکه روشن شد که مردم چگونه گناهکار شده و مرگ بر ایشان عارض گشت و اینکه چگونه در گناه و مرگی که نصیب آدم شده بود شریک‌اند؛ درباره راه نجات تقریباً بر اساس آموزه‌های پولس، اکثریت قریب به اتفاق اندیشمندان مسیحی متفق‌اند که ایمان به عیسی مسیح و به صلیب رفتن او برای نجات انسان‌ها یگانه راه نجات است. آرمینیوس در این رابطه معتقد است که: «عیسی راه نجات را فراهم کرده و هر که به او ایمان آورد نجات پیدا می‌کند و خدا هم از رستگاری کسانی که نجات پیدا می‌کنند آگاه است.» (لین، ۱۳۸۶، ۳۰۴-۳۰۵) البته درباره

اینکه این صلیب و مرگ عیسی و ایمان به آن چگونه راه نجات را فراهم می‌کند نظریات مختلفی طرح شده که در جای خود بحث شده است، اما در اینکه راه نجات ایمان به عیسی و مرگ او برای نجات بشریت است تقریباً هیچ اختلافی وجود ندارد.

#### معنای بازدارندگی

بازدارندگی از لحاظ لغوی برگرفته از مصدر بازداشتن و به معنای منع کردن و جلوی کسی یا چیزی یا کاری را گرفتن است (معین، ۱، ۴۵۴) و معادل آن در زبان انگلیسی، واژه (Deterrence) است. این مفهوم، در معنای اصطلاحی خود در عرصه جرم‌شناسی عبارت است از هراس برآمده از مجازات که سبب می‌گردد، مجرم بالفعلی که تحت مجازات واقع می‌شود و مجرم بالقوه‌ای که شاهد اجرای آن نسبت به مرتکب هستند، از جرم دوری کنند. بازدارندگی خواستار تقویت ارزش‌هایی معین است و در همین راستا در یک بخش به مجازات متوسل شده و در بخش دیگر دست به دامان تهدید به مجازات متخلف می‌شود. (فریدمن، ۱۳۸۶، ۱۶) بدین‌سان بازدارندگی تأثیری است که بر اراده اشخاص اعمال می‌شود و این عامل تأثیرگذار، گاه خود عمل مجازات و گاه تصور آن است، تصویری که با انتظار وقوع یک شرّ مشابه می‌شود. (فریدمن، ۱۳۸۶، ۲۳) مفهوم بازدارندگی به بازدارندگی خاص و بازدارندگی عام دسته‌بندی می‌شود. دو قسم از بازدارندگی خاص (Specific or special Deterrence) و بازدارندگی عام (General Deterrence) وجود دارد، دو قسمی که انواع دیگری همچون بازدارندگی محدود، مطلق و حاشیه‌ای نیز از بطن آن‌ها پدید آمده‌اند. منظور از بازدارندگی خاص آن است که اعمال مجازات یا تهدید به آن، مجرم را از ارتکاب جرم مجدد بازخواهد داشت و بازدارندگی عام نیز در مورد مجرم بالقوه، صورت می‌گیرد، چراکه این دسته از افراد از آنچه در صورت ارتکاب جرم نصیبتان خواهد شد، مطلع می‌گردند. (محسنی، ۱۳۸۲، ۱، ۲۶)

بازدارنده بودن مجازات و تهدید به آن به عواملی بستگی دارد؛ این عوامل به شرح ذیل است: ۱. شدت مجازات؛ ۲. حتمیت و قطعیت مجازات و ۳. سرعت اجرای مجازات. بنابراین باید در قرآن و عهدین به دنبال آیاتی بود که از مرگ و مرگ‌اندیشی برای تحذیر و تهدید انسان‌ها نسبت به عذاب شدیدی که در پس گناهان گریبان‌گیر آنان می‌شود، سخن می‌گویند و نوع مجازات شدید و حتمیت و قطعیت آن را بیان می‌کنند. مفهوم دیگری که در ارتباطی وثیق با بازدارندگی قرار دارد، مفهوم پیشگیری است؛ زیرا که پیشگیری ثمره کاربردی بازدارندگی است؛ بنابراین به تعریف و شرح این مفهوم نیز خواهیم پرداخت.

واژه پیشگیری که معادل انگلیسی آن (Prevention) است، در لغت به معنای جلوگیری کردن، ممانعت نمودن و اقدامات احتیاطی برای جلوگیری از رخدادهای بد و ناخواسته است. (معین، ۱، ۹۳۳) در اصطلاح، پیشگیری شامل اقداماتی است که در قالب شناسایی و ارزیابی خطر جرم و اتخاذ راهکارهای لازم برای جلوگیری از وقوع آن صورت پذیرفته و هدف آن کاهش نرخ جرم است. (شیری، ۱۳۸۶، ۱۷) پیشگیری اقسامی به شرح زیر دارد:

۱- پیشگیری غیرکیفری که عبارت است از: اقدام مناسب غیرکیفری که قبل از وقوع پدیده مجرمانه از طریق کاهش یا حذف و خنثی سازی علل جرم‌زا و نامناسب نشان دادن موقعیت‌های ارتکاب، درصد جلوگیری از رخ دادن جرم است.

۲- پیشگیری کیفری ناظر به اقدامات کیفری قبل و بعد از وقوع جرم بوده که با بهره جستن از سازوکارهای نظام عدالت کیفری درصد کاهش بزهکاری است. (همان، ۱۸-۱۹)

بنا بر آنچه گفته شد، تمهیداتی که قرآن و عهدین در آیات خود برای پیشگیری‌های کیفری و غیرکیفری از جمله وعده به پاداش‌های دنیوی و اخروی و تحذیر از گرفتاری‌ها، سختی‌ها و عذاب‌های دنیا و عقبی در اثر گناه اندیشیده‌اند، باید موردبررسی قرار گیرند.

کارکردهای مرگ‌اندیشی در قرآن

## الف. کارکرد مرگ‌اندیشی در اصلاح باورها

۱- **ایمان و اعتقاد به خداوند:** مرگ و توجه آدمی به آن زمینه‌ساز ایمان به خدا و توحید در عبادت و پرهیز از شرک رهنمون می‌گردد. (بقره، ۲۸؛ اعراف، ۱۸۵) همچنین توجه به مرگ باعث شناخت ربوبیت خداوند و قدرت‌نمایی او در زنده کردن و میراندن موجودات می‌شود و همین امر راه را برای اعتقاد عمیق و ایمان راسخ به خداوند هموار می‌نماید. (انعام، ۲) همین‌طور تفکر در مرگ و جریان مستمر آن در زندگی دنیوی یکی از مهم‌ترین راه‌های خداشناسی و بازگشت به مسیر درست آفرینش و فلسفه آن است. (طه، ۱۲۸) و نیز از نظر قرآن، توجه به مرگ و قدرت خداوند در میراندن انسان و نیز حتمیت مرگ و عدم امکان فرار از آن، زمینه‌ساز دوری از شرک و بت‌پرستی و درک ربوبیت مطلق خداوندی است. (نساء، ۸۷؛ روم، ۴۰) همچنین ترس از احوال شدید مرگ و عذاب‌های الهی باعث رهایی از گمراهی انسان می‌گردد و او را به سوی ایمان به خدا سوق می‌دهد. (ص، ۲۶)

۲- **توحید و نفی نفاق در ایمان:** توجه به مسئله مرگ باعث دوری و اجتناب از نفاق در ایمان

می‌گردد. (محمد، ۲۵-۲۷)

۳- **درک هدفمندی خلقت:** با وجود اعتقاد به مرگ و معاد، زندگی هدف‌دار می‌شود. انسان معتقد به زندگی پس از مرگ می‌داند که خداوند او را بیهوده نیافریده و به‌زودی به‌سوی خداوند بازمی‌گردد. (مؤمنون، ۱۱۵) همچنین وی دنیا را سرای گذر و گذار می‌داند و به دنیا به‌عنوان جایگاهی فانی و تمام‌شدنی نگاه می‌کند. (عنکبوت ۶۴؛ رعد، ۲۶؛ توبه، ۳۸)

### ب. کارکرد مرگ‌اندیشی در اصلاح اعمال فردی و اجتماعی

۱- **ایمان و اعتقاد به مرگ و معاد منشأ عمل صالح است:** (کهف، ۱۱۰) مرگ این انگیزه را ایجاد می‌کند که انسان بذرهایی را در مزرعه دنیا بکارد و به ثمره و شکوفه آن که جنات واسعه و نعمت‌های گوناگون بهشتی باشد، برسد. (طباطبایی، ۱۳، ۵۵۷)

۲- **پرورش فضایل اخلاقی در اجتماع:** توجه به مسئله مرگ و زندگی پس از آن باعث زنده شدن فضایل اخلاقی در جامعه می‌شود و افراد را به‌سوی کسب آن سوق داده و رهنمون می‌سازد و از آن‌طرف غفلت و فراموشی یاد مرگ و روز حسابرسی فضایل را در جامعه کم‌رنگ و رفته‌رفته برمی‌چیند. (ماعون، ۱-۳)

۳- **تحقق عدالت اجتماعی:** خداوند در سوره مطففین پس از آن که کم‌فروشان را تهدید کرده و از این کار مذمت می‌نماید، آنان را به یاد مرگ و معاد متذکر می‌شود. (مطففین، ۴-۵)

### ج. کارکرد مرگ‌اندیشی در اصلاح مسائل اخلاقی

۱- **اجتناب از معاصی و بازدارندگی از گناه:** چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «از روزی پرهیزید که هیچ‌کس بجای دیگری جزا داده نمی‌شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل، و نه کسی به یاری او می‌آید». (بقره، ۴۸) و نیز در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «هدف این است که خداوند هر کس را به آنچه انجام داده جزا دهد چراکه خداوند سریع الحساب است». (یونس، ۵۴) به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده است. (سجده، ۱۴) حتی از پاره‌ای از تعبیرات استفاده می‌شود که انسان اگر گمانی درباره وجود رستاخیز داشته باشد نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خودداری می‌کند. (مطففین، ۴)

۲- **امیدبخشی و آرامش‌دهی:** توجه به مرگ و معاد ریشه یأس و ناامیدی را که آفت جان



انسان هاست، می سوزاند. (عنکبوت، ۲۳) همچنین توجه به مرگ و یاد بازگشت به سوی خدا آسودگی خاطر و راحتی در برخورد با مشکلات دنیوی را برای مؤمنان به ارمغان می آورد و همین امر باعث امیدبخشی به انسان مؤمن می گردد. (بقره، ۲۲۳) و نیز آرامش روحی و روانی را برای انسان مؤمن به ارمغان می آورد. (بقره، ۱۵۶-۱۵۷) قرآن کریم در جای دیگر پس از بیان این که انسان به طور طبیعی در برابر ناملایمات بی قراری و بی تابی می کند، از اقامه نماز، کمک به محرومان، ایمان به جهان آخرت و ترس از عذاب الهی، به عنوان عوامل آرامش بخش یاد کرده است. (معارج، ۱۹-۲۷)؛ اما در مقابل انسان های بی اعتقاد به مرگ و معاد دنیا را انتهای آرزوی خود حساب کرده و تنها به آن امید دارند و همین امر باعث عدم آرامش آنان در زندگی است. (جاثیه، ۲۴)

۳- **خشوع قلب:** توجه به مرگ و یاد معاد و رستاخیز، قلب را خاشع می کند. (بقره، ۴۵-۴۶) و قلب خاشع بهتر می تواند در مقابل امر خداوند تسلیم باشد. حتی قرآن یکی از صفات نمازگزاران خاشع را تصدیق رستاخیز می داند. (معارج، ۲۳-۲۷)

۴- **جلوگیری از فساد:** یاد مرگ و جهان پس از آن برتری طلبی و فسادانگیزی را در انسان کنترل می کند. (قصص، ۸۳)

۵- **ایجاد روحیه فداکاری و ایثار:** با توجه به مرگ و یاد رستاخیز و احوال آن روحیه فداکاری و ایثار به روح مو من تزریق می شود. (انسان، ۹-۱۰)

۶- **احساس مسئولیت و حالت آماده باش دائمی:** یکی از آثار پربرکت مرگ اندیشی، بیدار شدن احساس مسئولیت و وظیفه شناسی در عمق وجود انسان هاست، به گونه ای که تمام افکار و کردار آدمی را تحت شعاع قرار می دهد و او در مقابل هر کاری خود را موظف به پاسخگویی می داند. (طه، ۱۵) انسان مرگ اندیش، بر این باور است که روز رستاخیز در پیشگاه عدل الهی مؤاخذه خواهد شد و دایره مسئولیت او به کارهای ظاهری بزرگ محدود نمی شود. (بقره، ۲۸۴؛ انبیا، ۴۷؛ زلزال، ۶-۸)

۷- **کنترل مفاسد مالی:** توجه به مرگ و معاد باعث کنترل مفاسد مالی می گردد: حضرت شعیب به قوم خوش گذران و متمول خود یاد رستاخیز را گوشزد می نماید و ایشان را از عذاب فراگیر الهی بیم می دهد تا شاید به خود آیند و از مفاسد اقتصادی خود دست بردارند. (هود، ۸۴)

این چند کارکردی که درباره مسئله مرگ در قرآن عرضه شد، نشانه نقش و جایگاه خاص این آموزه و اهمیت ویژه‌ای است که قرآن برای آن قائل است. نگاه قرآن به مرگ کاملاً اخلاق‌مدارانه است و استفاده‌ای که قرآن از بحث مرگ می‌کند در جهت ایجاد اعتقاد درست و القای هنجارهای اخلاقی در فرد و اجتماع است. از نگاه قرآن تقوا و عمل تقوایمان انسان، باعث نجات او از سختی مرگ و عذاب‌های الهی است. تقوا همان کنترل درونی است که شخص مؤمن را از درون کنترل می‌نماید. تقوا از «وقایه» و وقایه به معنی حفظ شیء است از آنچه به او زیان برساند. (راغب اصفهانی، ۳، ۴۷۹) به نظر می‌رسد معنای مناسب برای واژه تقوا «خود نگهداری» است. در آیات قرآن کریم ۲۴۳ (عبدالباقی، بی تا، ۷۵۸) واژه تقوا به صورت اسمی و فعلی و به عنوان صفت به کار رفته و بیشتر به صورت «اتقوا الله» آمده است. این تعداد فعل امر به صراحت نشان می‌دهد که تا چه حد رعایت تقوا اهمیت دارد. در فرهنگ قرآن کریم، متقی کسی است که با ایمان و عمل صالح برای خود ملکه‌ای نفسانی فراهم می‌سازد تا او را از آسیب‌های درونی (هوای نفس) و بیرونی (شیطان) مصون دارد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۲، ۱۳۲) از بیانات امامان معصوم (علیهم السلام) نیز می‌فهمیم که تقوا به معنای خود نگهداری، مراقبت، کنترل نفس و حاکمیت و تسلط بر نفس است. (ر.ک: به محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، واژه «تقوی») با توجه به معنای تقوا و تأکیدی که قرآن بر این معنا دارد و تحذیری که نسبت به بی تقوایان نشان داده و ترغیبی که با تقوایان را نموده است، این مسئله روشن می‌شود که یکی از اهداف اصلی قرآن از مطرح نمودن مسئله مرگ و جهان پس از آن، بازدارندگی از گناه و بی اخلاقی در دو بعد فردی و اجتماعی است و قرآن مجید با ذکر این نوع آیات مستقیماً در پی ایجاد هنجارهای اخلاقی صحیح در فرد و جامعه است.

#### کارکردهای مرگ‌اندیشی در عهدین

آنچه با مطالعه عهدین برداشت می‌شود این است که عهدین بحث مرگ را در دو جایگاه و از دو نگاه و به دو منظور مطرح کرده‌اند و به عبارت دیگر در عهدین دو نوع نگاه به مرگ و فرایندی که با مرگ انسان شروع می‌شود وجود دارد:

۱. **بازدارندگی از گناه فردی و اجتماعی:** برخی آیات در عهدین به تهدید کافران و گنه‌کاران درباره مرگ، رستاخیز، حسابرسی و بهشت و جهنم پرداخته و جنبه ترغیبی و تهدیدی دارند. این گونه آیات بیشتر در عهد عتیق، در اناجیل هم‌نوا و گاه در برخی رسائلی که به پولس نزدیک نیستند، یافت می‌شود؛ «عادلان را بگویند که ایشان را سعادت‌مندی خواهد بود؛ زیرا از ثمره اعمال خویش خواهند خورد. وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد

بود چون که مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد». (اشعیا ۳: ۱۰-۱۱؛ همچنین دانیال، ۲: ۱۲) در آیات عهد جدید هم مواردی از وعده‌ها و وعیدها به منظور بازدارندگی و مرگ‌اندیشی بیان شده است: ۱- عذاب اصحاب شمال: «پس به اصحاب شمال خواهد گفت که ای ملاعین از نزد من بروید در آتش ابدی که به جهت شیطان و سپاه وی مهیا شده است.» (متی ۲۵: ۴۱)؛ ۲- عذاب ابدی به جهت گناهان و تحذیر از گناه: «پس هرگاه که دست تو، تو را بلغزاند قطعش نما که به جهت تو بهتر است که بی‌دست داخل حیات شوی از آن که دو دست داشته وارد شوی در جهنم در آتشی که خاموشی نپذیرد. جایی که کرم آن‌ها نمی‌میرد و آتش خاموش نمی‌گردد.» (مرقس ۱۰: ۴۳-۴۴)؛ رک نیز: متی ۱۲: ۳۲، ۱۳: ۴۹-۵۰، مکاشفه یوحنا ۱۴: ۱۱)؛ ۳- عذاب برای برخی از گناهان: (به‌عنوان نمونه ر.ک: مکاشفه ۲۲: ۱۲-۱۵؛ اول پطرس ۴: ۱۵؛ مکاشفه ۲۱: ۸)؛ ۴- پاداش اعمال نیک و حیات ابدی: «هرآینه به شما می‌گویم کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را به جهت ملکوت خدا ترک کند؛ جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.» (لوقا ۱۸: ۲۸-۳۰؛ همچنین لوقا ۲۳: ۴۲-۴۳)؛ ۵- حتمی بودن روز داوری و جزای نیکان و بدان: آیین مسیحیت گروه‌هایی را که داوری می‌شوند، به چهار دسته تقسیم می‌کند: ۱. انسان‌ها؛ ۲. فرشتگان؛ ۳. حیوانات وحشی، پیامبران دروغین و سپاهیان‌شان؛ ۴. شیطان و سپاهیان‌ش. (متی ۱۲: ۳۶ و متی ۲۵: ۳۲؛ اول قرنتیان ۶: ۳ و اول پطرس ۲: ۴؛ مکاشفه یوحنا ۱۶: ۱۳-۱۵، ۲۰: ۹-۱۰، ۲۰: ۹-۱۰) «بدین‌طور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده طالحین را از میان صالحین جدا کرده ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت جایی که گریه و فشار دندان است.» (متی ۱۳: ۴۹-۵۰)؛ ۶- پاداش و عذاب نیکوکاران و بدکاران پس از مرگ. (لوقا ۱۶: ۲۲-۲۳)

از این سلسله مطالب در عهدین چنین برداشت می‌شود که عهد عتیق و برخی از آیات عهد جدید در صدد تحذیر یا ترغیب ایمان‌داران برای کنترل، خویش‌داری و دوری از بی‌اخلاقی و گناهان فردی و اجتماعی هستند و با اشاره به عذاب یا پاداش اعمال و رفتار انسان‌ها در جهت بازدارندگی تلاش می‌کنند.

**۲. امیدبخشی:** دسته دیگری از آیات مربوط به مرگ که در رسالات پولس و برخی رسالات هم‌نوا با قرائت پولسی از آیین مسیحیت است، کاملاً وارد فضای جدیدی می‌شوند. در این‌گونه آیات به مرگ از زاویه‌ای تازه نگاه می‌شود. مرگ به‌عنوان عاملی برای تهدید یا ترغیب و یا ایجاد هنجارهای اخلاقی در فرد و جامعه نیست. مرگ فرایندی است که به سبب گناه آدم ایجاد شده و با فدیة عیسی بر مرگ غلبه شده است و مؤمنین به مسیح با ایمان به او نجات می‌یابند هم از مرگ و هم از عذاب اخروی پس از داوری نهایی. در این نوع نگاه، مرگ جنبه امیدبخشی

به آینده‌ای نیکو و سراسر سرور برای ایمان‌داران به مسیح دارد. «اما چون این فاسد بی فساد را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که «مرگ در ظفر بلعیده شده است. ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟» نیش موت گناه است و قوت گناه شریعت. لیکن شکر خدا راست که ما را به واسطه سرور ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد.» (اول قرن‌تین ۱۵: ۵۴-۵۷) «اما الحال آشکار گردید به ظهور نجات‌دهنده ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی فساد را روشن گردانید به وسیله انجیل» (دوم تیموتائوس ۲: ۱۰) (همچنین ر.ک: افسسیان ۲: ۱-۹، ۴: ۲۱-۳۲، ۵: ۱-۲۱؛ اول تسالونیکیان ۵: ۴-۱۱؛ اول قرن‌تین ۶: ۹-۱۰، ۶: ۱۵-۱۹؛ رومیان ۵: ۱۲-۲۱؛ غلاطیان ۵: ۱۶-۲۶؛ کولسیان ۱: ۲۰-۲۳؛ دوم پطرس ۲: ۴-۹)

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

عهد جدید، برخلاف قرآن و عهد قدیم، گناه آدم را سبب عارض شدن مرگ جسمی و روحی بر تمامی انسان‌ها از نسل آدم و حوا می‌داند. از نظر قرآن و عهد قدیم انسان با گناه از باغ عدن بیرون رانده شد و به زندگی در زمین محکوم شد و مرگ نتیجه حتمی و طبیعی زندگی زمینی است که خدا برای تمام بشر مقدر کرده و یک واقعه عمومی است. علاوه بر این، قرآن و عهد قدیم روانی‌دانند که فرزندی به خاطر گناه پدرش مجازات شود، هرکس مسئول کارهای نیک و بد خویش است و عاقبت اخروی‌اش در گروه اعمال اوست؛ اما در عهد جدید و با تئوری پردازی پولس، مرگ و نجات به کلی شکلی دیگر به خود گرفت. مرگ شامل مرگ جسمی و روحی شد و علاوه بر مرگ نخست، مرگ دوم نیز در الهیات پولس ظهور کرد. بدین ترتیب، پولس یک ادبیات جدید را برای نوکیشان مسیحی به ارمغان آورد. پولس بیان داشت که با گناه آدم و حوا، این گناه به نسل او نیز سرایت کرد و سبب مرگ همه انسان‌ها شد. در ادامه پولس راه نجات از این مرگ و گناه همه‌گیر را تبیین می‌کند. او معتقد است که انسان‌های از نسل آدم و حوا باید به مسیح ایمان بیاورند تا بتوانند مشمول نقشه نجات خداوند شوند.

در ادامه، همان‌طور که بیان شد از آیات قرآن و عهدین برداشت می‌شود که یکی از آثار مهم مرگ و مرگ‌اندیشی و علت پرداختن این دو کتاب به این مسئله، نقش آن در بازدارندگی و کنترل اخلاقی فرد و جامعه است. قبلاً اشاره شد که از نگاه قرآن، عقیده به مرگ و جهان بازپسین باعث بازدارندگی انسان مؤمن از گناهان و بی‌اخلاقی‌های فردی و اجتماعی می‌شود. تمامی آثار و کارکردهای بیان مرگ در قرآن که یک‌به‌یک بیان شد، انسان را به سوی اخلاق و رعایت هنجارهای فردی و جمعی سوق می‌دهند و کنترل بیرونی و درونی وی را نتیجه می‌دهند. از مهم‌ترین این کارکردها نیز کارکرد بازدارندگی از گناه و بی‌اخلاقی فردی و اجتماعی است. به جز آیات یاد شده در

بحث کارکردهای مرگ در قرآن کریم، آیات بسیار دیگری نیز وجود دارد که از نعمات بهشتی، عذاب‌های جهنم، حتمی بودن رستخیز، وعده و وعیدهای الهی، حسابرسی دقیق و عادلانه خداوند سخن گفته و گاهی با زبان ترغیب و گاهی با زبان تهدید همه انسان‌ها را به ایمان به خدا و انجام اعمال صالح و پرهیز و دوری از کفر، شرک، فساد و گناهان هدایت کرده است. آیات ذکر شده از حتمی بودن مرگ، رستخیز، بهشت و دوزخ و لقای الهی سخن گفته‌اند و از عذاب جهنم ترسانده و به نعمت‌های بهشتی و رضای خداوند ترغیب کرده‌اند. وجه مشترک تمامی این آیات این است که مؤمنان، متقیان و انسان‌های خداترس از عذاب‌های الهی و احوال روز رستخیز در امان‌اند و جایگاهشان در بهشت و نعمت‌های الهی است و کافران و بدکاران و گنه‌کاران باید از عذاب الهی بترسند که جایگاهشان در عذاب جهنم است. اما همان‌طور که اشاره شد در عهدین دو نوع نگاه به مسئله مرگ وجود دارد که تنها یکی از این دو نگاه به مرگ به عنوان عاملی برای بازدارندگی از ناهنجاری‌های اخلاقی پرداخته است؛ ولی نگاه غالب در عهد جدید که مربوط به مسیحیت پولسی است و اکنون در الهیات مسیحی مورد توجه و قابل قبول است، نگاه امیدبخشی به مرگ است. مرگ در این نوع نگاه، کارکردی متفاوت با کارکرد مرگ در قرآن دارد و سخنی از بازدارندگی و کنترل فردی و اجتماعی در آن نیست؛ بلکه مرگ اساساً وجودی اضافه و تحمیل شده بر بشر است و آخرین دشمنی است که مسیح بر آن پیروز شده و با پیروزی وی بر مرگ، مؤمنان به وی نیز از بند مرگ آزاد می‌شوند و با اینکه به مرگ جسمی از دنیا می‌روند؛ اما با مسیح متحد شده و در او حیاتی جاودانه و سراسر سرور و لذت را آغاز می‌نمایند؛ اما این نکته که در نگاه پولسی چگونه ناهنجاری‌ها و بی‌اخلاقی‌ها باید کنترل شود، مقوله‌ای است که در کلمات پولس بدان پرداخته و از شریعت ایمان، محبت و زیست در مسیح نام می‌برد که طرح آن، مجال دیگری می‌طلبد.

#### منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق). *لسان العرب*، قم: ادب حوزه.
۲. بابا شنوده (۱۹۵۸م). *مقالات بابا شنوده*. مصر: بدعة شهود يهوه.
۳. پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۷۶). *عقل و اعتقاد دینی*. ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: طرح نو.
۴. تیسین، هنری (بی تا). *الهیات مسیحی*. ترجمه: ط. میکائلیان. تهران: حیات ابدی.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). *تفسیر تسنیم*. قم: اسراء.

۶. دانستن، لسلی جی (۱۳۸۱). آیین پروتستان. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی. قم: مؤسسه امام خمینی.
۷. دیوانی، امیر (۱۳۷۶). حیات جاودانه. قم: معارف.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا). المفردات فی غریب القرآن. بی جا: مکتبه نزار الباز.
۹. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۰). عقاید استدلالی. قم: نصاب.
۱۰. سبحانی، جعفر (۱۳۶۹). منشور جاوید. قم: سیدالشهدا.
۱۱. سعیدی مهر، محمد (۱۳۸۳). آموزش کلام اسلامی. قم: طه.
۱۲. شیری، عباس (۱۳۸۶). «نقد و بررسی لایحه پیشگیری از وقوع جرم». فصلنامه مطالعات و پیشگیری از جرم. شماره دوم.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۱۴. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ش). مجمع البحرین. تهران: کتاب فروشی مرتضوی.
۱۵. عبدالباقی، محمدفؤاد (بی تا). المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم. قاهره: دارالکتب المصریه.
۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۴ق). کتاب العین. قم: اسوه.
۱۷. فریدمن، لارنس (۱۳۸۶). بازدارندگی. ترجمه روح الله طالبی آرانی و عسگر قهرمان پور بناب، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۸. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷). تفسیر احسن الحدیث. تهران: بعثت.
۱۹. لین، تونی (۱۳۸۶). تاریخ تفکر مسیحی. ترجمه روبرت آسریان. تهران: فرزانه روز.
۲۰. محسنی، مرتضی (۱۳۸۲). دوره حقوق جزای عمومی. تهران: گنج دانش.
۲۱. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۶۲). میزان الحکمه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۲. مصطفوی، حسن (۱۳۹۳ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: مؤسسه نشر آثار علامه مصطفوی.
۲۳. مطهری، مرتضی (بی تا). زندگی جاوید یا حیات اخروی. قم: صدرا.
۲۴. معین، محمد (۱۳۶۴). فرهنگ فارسی معین. تهران: امیرکبیر.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۶. هورن، چارلز (۱۳۶۱). نجات شناسی، ترجمه سارو خاچیکی. تهران: آفتاب عدالت.

۲۷. يوحناى دمشقى (۱۹۹۱م). المئه مقاله فى الايمان الارثوذكسى. بيروت: المكتبة البولسية.

28. Baxter, Sidlow (1997). *The Other Side of Death: What the Bible Teaches about Heaven and Hell*. Kregel Classics.
29. Berkhof, Louis (2007). *Manual of Christian Doctrine*. Christian Liberty Press.
30. Browning, W. (2009). *A Dictionary of the Bible*. Oxford University Press.
31. Bulfinch Emmons, Samuel (1854). *A Bible Dictionary: Containing a Definition of the Most Important Words and...* Boston: Abel Tompkins 38 Cornhill.
32. Cooper, Velyn (2011). *What Does the Bible Say About...* USA: Tate Publishing & Enterprises., 2011.
33. Freeman, Leroy (2011). *Death and the Afterlife: The Bible Speaks*. USA: Rejoice Printing.
34. Griffith, W. Thomas (1952). *The Catholic Faith*. London: church book Room Press LT D. 7.
35. Hilliard, Jack (2010). *Life, Death, and After*. USA: Xulon Press.
36. Jervis, Ann (1993). *Galatians (Understanding the Bible Commentary Series)*. Baker Books.
37. Jukes, Andrew John (1869). *The Second Death and the Restitution of All Things*. LONDON: Longmans.
38. Kelly, J. (1977). *Early Christian Doctrines*. London: Continuum.
39. Murphy, Nancey (2006). *Bodies and Souls, or Spirited Bodies?*. Cambridge University Press: 2006.
40. Panton Ham, James (1851). *Life and death: or, the theology of the Bible in relation to human*. LONDON., 1851.
41. Pray, Edmund (1838). *A discourse on the second death*. Augusta: Banner Office.
42. Ratzinger, Joseph (2007). *Eschatology: Death and Eternal Life*. Catholic University of America Press.
43. Sysling, Harry (1996). *Tehiyyat Ha-metim: The Resurrection of the Dead in the Palestinian Targums*. Tubingen: Mohr.